



بازشناسی نشانه زبانی

محسن حافظیان

بررسی تمامی این پیوندها، تبیین سرشت نشانه زبانی است. به زبانی دیگر، پیشاپیش و در متن همه این بررسی‌ها، حتی اگر دریافتهای همگانی مجالی به بروز آن ندهند، پرسش بنیادین « زبان چیست؟ » ۵ همواره وجود دارد و پاسخ به آن در این یا آن نگاه، آشکار و پنهان، خود را می‌نمایاند. پرسش « نشانه زبان چیست؟ » هم در متن همان پرسش بنیادی می‌تواند مطرح شود. در پاسخ به این پرسش آخری، می‌توان از چستی نشانه زبانی در حوزه زبانشناسی و یا فلسفه زبان گفت، کارکرد آن را در متن جامعه انسانی بررسی کرد، از چگونگی برآمد پویای نشانه در متن زبان گفت و یا به اجزای سازنده «نشانه» پرداخت. هرکدام از این پاسخها رویه‌ای و لایه‌ای از چستی نشانه زبان را روشن می‌کنند و راه را بر شناختی ژرفتر از خود زبان چونان «خانه هستی» می‌گشایند. از یاد هم نبریم که نشانه زبانی، به مانند دیگر

نشانه آشنا انداخته است تا حقیقت نشانه را بیابد یا آن حقیقت را در هیئت نشانه دریابد. در این وادی پرسش و جستجو است که مغیره بن سعید (در اوایل قرن دوم هجری) از برای «حق» اعضایی قابل می‌شود که متناظر حروف عربی‌اند و مارکوس، ۱ پایه گذار مذهب گنوسی ۲ یونانی در قرن دوم میلادی، که می‌گوید «ماده حقیقت» از الفبای یونانی شکل گرفته است. ۳ در نگاهی نزدیکتر به زبان جاری و مشهود، این پیچیدگی در پیوندهایی چندگانه و هم‌بسته در روند پدیداری زبان خود را می‌نمایاند. از جمله این پیوندها می‌توان به پیوند نشانه با سازه‌هایش، به پیوند نشانه با آن چه را که نشان می‌دهد، به پیوند نشانه زبانی با متن و زمان جای برآمدنش، به پیوند نشانه با سامانه‌ای ۴ که به میانجی آن بازشناخته می‌شود و به پیوند دو سویه ذهن با نشانه اشاره کرد. پس-زمینه نظری

هر چند سامانه زبان تنها سامانه معنایی نیست که انسان در درون آن زیست می‌کند و به میانجی آن مرزهای بود و نمود و کنش هرروزه‌اش را می‌شناسد و تبیین می‌کند و به گاه گفت و گو به همگانش منتقل می‌سازد، با این وجود، تنها در درون و به میانجی این سامانه زبانی است که می‌تواند نشانه‌های دیگر را دریابد و بخواند. از نشانه «گردش به راست» و یا «عبور ممنوع» در حوزه علایم رانندگی، تفسیر ابری سیاه بسان نشانه بارانی که خواهد بارید، تا فهم رنگ و روی چهره‌ای به عنوان نشانه تندرستی یا بیماری، سروکار آدمی با نشانه است، نشانه‌هایی که با زبان فهم و با زبان خوانده می‌شوند. تولید، انتقال، دریافت ذهنی و فهم نشانه‌های زبان روندی بس پیچیده است. با این پیچیدگی آدمی دیربازی است که آشناست و هموست که گاه در جستجوی چستی و سازوکار زبان، نگاه به فراسوی

نشانه‌ها، بخشی از کارکرد خویش را وامدار زمان‌جای پدیداری خویشند و خود این امر می‌تواند سدی بر راه شناخت چیستی خود نشانه و روند تولید و انتقال و فهمش باشد که بررسی‌اش مجال دیگری خواهد بود. از آنجا که زبان‌شناسی رسمی آموزشگاهی در تمامی سده بیست، مظهر اندیشه فردینان دوسوسور ۶ بر پیشانی خود داشته است و دارد هنوز، در این کوتاه نوشته، نخست به برخی سنت‌های نظری که نگاه سوسور در درون آنها پا گرفته است می‌پردازیم، سپس گفت خود را با نگاهی به بنیان‌های اندیشه وی در حوزه نشانه‌شناسی پی می‌گیریم و به دنبال آن در بررسی چگونگی برآمد نشانه، به سه مقوله ماده ۷، سازه ۸ و صورت نشانه ۹ خواهیم پرداخت.

۱. سنت‌های نظری

بدیهی است که برآمد اندیشه انسانی در درون سنتی، در زمان‌جایی معین و تاریخی تبیین پذیر پا می‌گیرد و می‌بالد. آن چه را هم که امروزه به نام زبان‌شناسی سوسور آموزش می‌دهند، در درون سنت‌هایی پا گرفته است که تقدیمی زمانی بر طرح دیدگاه وی داشته است. در اینجا به سنت‌هایی که دو موضوع کلیدی نگرش سوسور را در برمی‌گیرند، یعنی چگونگی پیوند جفت ماده/صورت و پیوند سه گانه نشانه زبانی / دریافت ذهنی ۱۰ / چیز، اشاره می‌کنیم.

الف. تبیین «چیز» بر مبنای دوگانگی ماده و صورت آن (با نگرشها، گرایشها و تبیین‌های گوناگون از این نام‌ها در حوزه‌های مختلف) در سنت فلسفی غرب، در زمان نظریه‌پردازی سوسور هیچ مقوله تازه‌ای نبوده است. در این باره برای نمونه و به اشاره می‌توان از نظریه معروف ارسطو نام برد که بنا به آن شاکله‌های بنیادی چیزها «ماده» است و «صورت»، ۱۱ از دکارت (۱۹۱۳، ۱۱e vol) گفت که در نگاهش واقعیت در دو گونه ماده، ماده فراگیر و ماده پندارگر، ۱۲ صورت می‌پذیرد؛ یا از کانت نام برد که در نظرش صورتهای عناصر شهودی دریافت حسی و گروه‌هایی از فهم ۱۳ انسانی-اند که ماده را، چونان شیئی متکثر بی‌سامان، در چنبره خود می‌گیرند تا از آن «پدیده» را برآورند. ۱۴ م. هایدگر (۱۹۸۰: ۲۶) با شناخت از گستره همین

سنت فلسفی غربی و نقد آن است که می‌نویسد: «صورت و ماده مفاهیمی‌اند که به همه کار می‌آیند و با عنوان اینها برای هر چیزی می‌توان جایی یافت. با آنها می‌توان صورت را به [امر] عقلانی و ماده را به [امر] غیرعقلانی پیوند داد، چنانچه [امر] عقلانی را منطقی و [امر] غیرعقلانی را غیرمنطقی دریابیم، [همچنین می‌توان] جفت ماده [صورت را با جفت موضوع اندیشه] ۱۵ متعلق اندیشه ۱۶ آمیخت، و دستگاه نمادین سازوکاری مفهومی را بدست آورد که دیگر چیزی توان پایداری [در برابر آن] نداشته باشد.» بیافزاییم که در بخشی از فلسفه‌های مدون مشرق زمین نیز تبیین صورت و ماده (به همراه مقولاتی چون هیولای اولی، ماده‌المواد، صورت جسمیه، صورت عنصری، صورت جوهری و ...) یکی از بنیادهای مباحث جاری، در فهم و تفسیر جهان بوده است. ۱۷

ب. این سنت فلسفی همچنین بررسی کارکرد نشانه را در قالب طرح سه قطبی «چیز» [دریافت ذهنی] «نشانه» سامان می‌دهد، سنتی که به گونه‌ها و نام‌های مختلف نزد بسیاری از فیلسوفان و زبان‌شناسان، و البته نه همه آنها، بازتولید شده است. پس از پذیرفتن گوناگونی زبانها، همین سنت فلسفی حکم به همگانی بودن چیزها و یگانه بودن دریافت ذهنی از آنها می‌دهد و هر دوی اینها را مستقل از این یا آن زبان رایج فهم می‌کند. چنین است که ارسطو (۱۹۶۵: ۱۶a, ۳-۸ I) می‌نویسد: «... [معنی آن چیزهایی که بی‌میانجی به گفت درمی‌آیند، وضعیت‌هایی روحی‌اند که نزد همه انسانها یکسان است و آن چیزهایی که این وضعیت‌های روحی تجلی آنند چیزهایند، که آنها نیز برای همه مردم یکسانند.» ۱۸ البته همانگونه که می‌دانیم این نگرش راه به آموزه‌های فلسفی کلیسای کاتولیک هم برده است و مثلاً توماس اکوین (۱۹۸۴: ۱۳، I-ap, ۲.۱۳, a.۱)، متکلم مسیحی قرن ۱۳ میلادی، در این باره می‌نویسد: «مناسب است که گفته شود، بنا به نظر فیلسوف [ارسطو]، گفتارها نشانه اندیشه‌ها و اندیشه‌ها همگن چیزها. از این جاست که گفتارها به میانجی دریافت ذهنی به چیزها ارجاع می‌دهند.» طبیعی است که پس از سوسور نیز این نمای سه قطبی از

سازوکار معنایی، که راستیه (F. Rastier, ۲۰۱۰:) آن را مانعی پیدارشناسانه برای طرح زبان‌شناسانه معنی می‌شناسد، با اجزایی گوناگون بازتولید شده باشد؛ از آن جمله‌اند طرح نماد [تفسیر] متعلق اندیشه در نظریه پیرس (C. S. Peirce, ۱۹۶۰:) و نمای گزاره [معنا] کاربرد در نگاه مورس (C. W. Morris, ۱۹۷۱:).

نظریات زبان‌شناسی سوسور در متن همین سنت‌های فلسفی یونانی قوام یافته است - زمینه‌ای که تدوین بسیاری از نظریه‌پردازی‌های وی و پذیرش آنها را در غرب آسان کرده است، و راه به سرزمین‌های پیرامونی برده است و در تحمیل خود بر حوزه آموزش شده است مبنای بی‌چون و چرای همه چند و چون‌هایی بایسته‌ای که لازمه بالیدن دانش در این حوزه‌ها بوده است.

۲. سوسور و نشانه زبانی

فردینان دوسوسور در کتابی به نام درس زبان‌شناسی عمومی، که پس از مرگ وی منتشر شد، در درون سنت‌های نظری یاد شده، به سه مقوله رابطه نشانه زبانی با چیزها، چگونگی پیوند دو سویه دال ۱۹ و مدلول ۲۰ و همچنین سرشت این دو عنصر پرداخته است.

۱.۲. نشانه زبانی و چیزها

در زمینه بررسی زبان انسانی، ۲۱ جدا بودن موجودیت چیز از دال زبانی کم و بیش بن‌گمانه‌ای-۲۲ مورد پذیرش همگانی است. آن چه در این زمینه چالش‌برانگیز می‌تواند باشد، چگونگی رابطه مدلول زبانی با «چیز» نامیده شده است. این مسئله هم در دوره‌های تاریخی مختلف و در زمینه‌های گوناگون طرح شده است و پاسخ‌های گوناگونی هم به آن داده شده است. برای نمونه، از فیلسوف فرانسوی پ. اوپنیک ۲۳ می‌خوانیم که «پایایی سرشت پیش درآمد بنیاد معناست، چون چیزها سرشتی دارند واژه‌ها دارای معنی‌اند.» در همین راستا، ویتگنشتاین دوران نخست و یکی از اعضاء حلقه وین، که از سال ۱۹۲۹ تا سال‌های نخستین ۱۹۳۰ گروهی از هواداران فلسفه تحلیلی را گرد آورده بود، صریحاً می‌گوید که: «نام چیز را نشان می‌دهد. چیز معنی نام است.» ۲۴ ببینیم این پیوند را سوسور چگونه دیده است.

مدلول نیست بلکه مراتب مختلف انتزاعی است که هر کدام از این عناصر در آن جای می‌گیرند. سوسور (۱۹۷۲: ۹۸) می‌نویسد: «این آخری [نمای آوایی - دال] آوای مادی، یعنی چیز کاملاً مادی آوا نیست، بلکه اثری روانی [Psychique] است و آن جلوه‌ای که حسهای ما از آن خبر می‌دهند؛ دال حسی است و اگر ما آن را «مادی» می‌نامیم در این معناست و [همچنین] برای جدا کردن آن از مقولهٔ هنبازش یعنی مدلول که عموماً از آن انتزاعی‌تر است.» باز هم از وی (۱۹۷۲: ۱۶۴) در این باره می‌خوانیم: «دال زبانی نیز به همین گونه است، دال در ذات خویش به هیچ رو آوایی نیست، دال جسم ندارد، دال نه با یک عنصر مادی بلکه تنها از تفاوت‌هایی ساخته شده است که به میانجی آنها نمای آواییش از دیگر دالها جدا می‌شود.» در این نگاه، دال به همان اندازهٔ مدلول غیرمادی است و نشانه که از این دو ساخته شده است نیز به تمامی مقوله‌ای روانی است: «نشانهٔ زبانی پدیده ایست روانی با دو رویه [...]» (همان. ص. ۳۲ و ۹۹)

تیبینهای دوگانهٔ ناهمخوان یادشده، که در سرتاسر نوشتهٔ فردینان دوسوسور با نوساناتی تکرار می‌شوند، برای دیگر زمینه‌های پژوهش زبانی هم ابهام آفرینند و می‌توانند به نتایج گوناگون و ناهمخوانی در حوزه‌های مختلف

پذیرشش سخت دشوار می‌نماید. ۲۷ این نارسایی‌های نظری نزد سوسور، نه تنها در تبیین رابطهٔ میان مدلول زبانی و دریافت ذهنی که حتی در تبیین سرشت «دال» و سرشت «مدلول» خود را می‌نمایاند که در ادامه به آن می‌پردازیم.

۲.۲. دال و مدلول

فردینان دو سوسور در بررسی دال و مدلول، دو تبیین ناهمخوان از سرشت آنها ارائه می‌دهد. به شرحی که در زیر می‌بینیم، این تبیینها، تبیین خود نشانه را هم مشوش می‌سازند؛

الف. در تبیین نخست، نشانهٔ زبانی نشانه‌ای ناهمگن است و دو گونه عنصر را در خود دارد. از مشهود بودن نشانهٔ زبانی، که با آن انتقال پیام شدنی می‌شود، فردینان دوسوسور (۱۹۷۲: ۱۴۳) به این نتیجه می‌رسد: «نشانه‌های زبانی که زبان از آن ترکیب یافته است نه عناصر انتزاعی که چیزهایی واقعی هستند؛ این چیزها و روابطشان است که زبانشناسی بررسی می‌کند؛ آنها را می‌توان چیزهای محسوس [Concrets] این دانش دانست.» همچنان که می‌بینیم، عنصرهای ناهمگن نشانهٔ زبان نزد سوسور دو گونه موصوف دارند؛ «واقعی» و «محسوس». توصیف نشانهٔ زبانی به این دو صفت بدون ابهام نیست. به آسانی می‌توان پذیرفت که دو عنصر شاکلهٔ نشانهٔ زبانی، یعنی دال و مدلول، عناصری واقعینند، با این وجود اطلاق «محسوس» به مدلول، از آنجا که در نگاه سوسور (نک ۱۹۷۲: ۱۰۱-۹۸)، مدلول زبانی نه به چیزها که به دریافت ما از آنها دلالت می‌کند، ابهام آفرین است. شاید با آگاهی از این ابهام است که وی دست به تبیین دیگری

در بارهٔ گونهٔ پیوند چیزهای نامیده شده با نشانهٔ زبانی، سوسور (۹۸: ۱۹۷۲) بی‌هیچ ابهامی می‌گوید: «نشانهٔ زبانی نامی و چیزی را به هم پیوند نمی‌دهد، بلکه پیوند دهندهٔ دریافتی ذهنی [از چیز] و نمایی آوایی است.» این نگاه به جدا دانستن نشانهٔ زبانی از «چیز»، که به آن «مابه ازای بیرونی» و یا «مورد ارجاع زبان» ۲۵ می‌گویند، باورمند است و آن را با دریافت ذهنی از چیز مورد نظر پیوند می‌دهد. چنین است که در برآمد معنا، سوسور به سه قطب «چیز» / «دریافت ذهنی» / «نشانهٔ زبانی» اشاره می‌کند. مشکل آن جا روی می‌نماید که وی نشانهٔ زبانی را آمیزه‌ای از دو عنصر دال و مدلولی می‌داند و در نتیجه، در تبیین نظریهٔ خویش ملزم به تبیین گونهٔ پیوند این دو با دریافت ذهنی می‌شود (نک. همان. ۹۷-۱۰۳). در تلاش همین تبیین کردن است که وی مدلول را همان دریافت ذهنی و دال را نمای صوتی نشانهٔ زبانی عنوان می‌کند. (نک. همان. ۹۸-۱۰۱).

با این چرخش سوسور از طرح نخستین «چیز» / «دریافت ذهنی» / «نشانهٔ زبانی» به طرح «چیز» / «دریافت ذهنی» / «دال» گذر می‌کند و با این گذر به ظاهر آرام برخی از بنیادی‌ترین پایه‌های نظری خویش را به دست ابهام می‌سپارد. از آن جمله‌اند تبیین «معنی» و «قراردادی» بودن نشانه؛

الف. با یکی دانستن (یا نامیدن) «نشانه» و «دال»، پاسخ به این پرسش که نزد سوسور «معنی» نشانه مابه ازای بیرونی زبان است و یا مدلول زبانی بی‌پاسخ می‌ماند، ۲۶ به ویژه که پیشتر مدلول زبانی را با دریافت ذهنی یکسان دانسته است.

ب. در بارهٔ پیوند دال و مدلول، سوسور (۱۰۰: ۱۹۷۲) نخست می‌گوید: «پیوند متحد کنندهٔ دال و مدلول پیوندی اختیاری است.» و در ادامه با توضیح دوبارهٔ این که نشانه از دال و مدلول تشکیل شده است به این نتیجه می‌رسد که: «می‌توانیم ساده‌تر بگوییم که نشانهٔ زبان اختیاری است.» (همان) از آنجا که سوسور پیشتر عنصری از نشانه، یعنی مدلول، را همسان با دریافت ذهنی دانسته بود، به ناچار اختیاری بودن نشانه به گونه‌ای شامل اختیاری بودن دریافت ذهنی نیز می‌شود، امری که

می‌زند.

ب. در تبیین

دوم، عناصر سازندهٔ

نشانهٔ سوسوری یعنی دال و

مدلول همگن و از یک سرشتند.

در این نگاه، هر دوی این عنصرها

غیرمادی‌اند و آنچه دال را از مدلول جدا می‌کند مادی بودن دال و انتزاعی بودن



۳. برآمد نشانه زبانی

گرایش‌های نظری گوناگون در حوزه زبانشناسی در دوران پس از سوسور در غرب، ۲۸ که نامدارترین آنها یا به نام گروه‌شان (حلقه زبانشناسی پراگ، حلقه زبانشناسی کپنهاگ ۲۹)، یا به نام گونه نگاهشان (زبانشناسی توصیفی، زبانشناسی توزیعی و دستور گشتاری...) گروه بندی شده‌اند، هر کدام تلاشی بوده‌اند که به گسترده ساختن نظرات وی و یا تصحیح برخی بنیانهای نظری آن و یا ارایه طرحی نوین از مقوله زبان و نشانه‌اش پرداخته‌اند. آغاز می‌کند، یکی از سامانمندترین جریان‌های زبانشناسانه سده بیستم از درون حلقه زبانشناسی کپنهاک سر می‌زند و در درون گرایش ساختارگرایی به گسترده‌های نوینی دست می‌یابد. این جریان به نام نظریه بن‌گرایی ۳۰ نامدار می‌گردد. در این نگاه، بسیاری از داده‌های نظری سوسور بازنگری می‌شوند و در بررسی روند پویای برآمد نشانه، مقوله‌های چون لایه‌های زبانی، ماده، سازه، صورت و عنصر کارکردی به صحنه اندیشه زبانشناسانه با تبیینی نو بازمی‌آیند. در سمت و سوی کلی این نگاه زبانشناسانه است که در آنچه در پی می‌آید به بازشناسی نشانه زبانی می‌پردازیم.

۱.۳. لایه‌های زبانی

نشانه زبانی به مانند هر واحد مرکب دیگری می‌تواند از نگاههای گوناگونی بنا به سرشت و کارکرد عناصر سازنده‌اش بررسی شود و در گروههای گوناگون تحلیلی جای بگیرد. ۳۱ نشانه زبان را می‌توان در دو لایه یعنی لایه بیانی ۳۲ (در مفهوم عام آن که هم نوشتار و هم گفتار را در برمی‌گیرد) و لایه معنایی ۳۳ بررسی کرد. در این زمینه، نکاتی چند در خور توجه‌اند:

الف. لایه بیانی و لایه معنایی پیوندی دو سویه دارند؛ عنصر لایه بیانی بر این مبنا که بیان معنایی است و عنصر معنایی بر این مبنا که با عنصری بیانی نمایانده شده است در حوزه بررسی نشانه زبانی جای می‌گیرند. برای نمونه، وند «ا» از آن رو به لایه بیانی تعلق دارد که توانایی انتقال و دریافت فهم ذهنی شده «برخوردار از...» را در واژه‌های «توانا» و «گویا» دارد.

ب. عناصر لایه بیانی در روندی سامانمند و در درون ساختارهایی معین به دال‌های زبانی دگرگون می‌شوند. این پیوند میان عناصر لایه معنایی و مدلول زبانی نیز برقرار است. نتیجه آن است که برآمد پیوند لایه بیانی با لایه معنایی در درون پیوند دال و مدلول پدیدار می‌گردد. نویسه «ا» تنها در پایان بن دوم فعل فارسی، وندی اشتقاقی (۳۴ است) نمونه، توانا). همین نویسه می‌تواند در جایگاهی دیگر تنها نویسه‌ای آوانگار ۳۵ باشد (نمونه، توانستن).

ج. در باره پیوند دال و مدلولی دو نکته گفتنی است. از سویی، پیوند دال و مدلول، همواره به معنی پیوندی یک به یک میان عناصر این دو نیست. برای نمونه سه عنصر لایه بیانی «جوان»، «مرد» و «ی» با یگانه مدلول «جوانمردی»، که رفتاری انسانی در فرهنگی معین را نشان می‌دهد، در لایه معنایی در پیوندند. ۳۶ از دیگر سو، مدلول زبانی دالی مرکب چون «جوانمردی» الزاما جمع مدلولهای زبانی عناصر شاکله آن نیست. در همین مثال می‌توانیم ببینیم که مدلول زبانی «جوانمردی» هیچ پیوندی با «مرد» و «جوان» ندارد و به آسانی می‌توان گفت «پیرزن جوانمردی کرد و پسر را بخشود».

د. هیچ سامانه سلسله مراتبی میان عناصر لایه بیانی و میان عناصر لایه محتوایی وجود ندارد. از سامانه سلسله مراتبی سامانه تنها زمانی می‌توان نام برد که عنصرهای یادشده را در درون ساختارهای دالی و یا مدلولی بررسی کرده باشیم. برای نمونه، نویسه ترکیبی «ه» در واژه «دیده» وندی است در درون یک واژه مشتق. همین نویسه در واژه «بره» صورت نوشتاری یک هجاست در درون واژه‌های چند هجایی.

بررسی کردن نشانه زبانی در دو لایه معنایی و بیانی، بررسی عنصرهای دو لایه هم‌تراز نشانه است. همین عنصرها در جایگاه خویش در روند تولید، برآمد و فهم نشانه کارکردهای ۳۷ گوناگونی را بر عهده می‌گیرند و بر مبنای جایگاه خویش و کارکردی که در پدیداری زبان بر دوش می‌گیرند بازساخته می‌شوند.

۲.۳. شاکله‌های نشانه

نشانه زبانی در سیر برآمد خویش، هم در لایه بیانی و هم در لایه معنایی، در سه جایگاه وجودی یعنی ماده، سازه و صورت

پدیدار می‌گردد که در ادامه به بررسی آنها می‌پردازیم. یاد آور شویم که تمایز ماده از سازه و سازه از صورت، در این گفتار، تمایزی جوهری نیست بلکه تمایزی است کاربرانه در جهت بازشناسی جایگاه و کارکردشان در روند پدیداری نشانه. ۳۸

۱.۲.۳. ماده نشانه

ماده نشانه، نتیجه تصرفی است که در روند تولید و برآمد نشانه زبانی در عنصری غیرزبانی به انجام رسیده است. عنصر غیرزبانی یادشده بر ماده زبانی تقدم پدیداری دارد و ماده نشانه بر آن تقدمی غایی. بررسی ماده نشانه را هم در لایه بیانی و هم در لایه معنایی زبان می‌توان پی گرفت.

الف. در لایه بیانی و در حوزه گفتاری زبان، آواهای زبانی ۳۹ بخشی از آواهای موجود و شنیدنی طبیعی‌اند که به گونه‌ای معین در ساختار سازه‌های نشانه این یا آن زبان به عنوان ماده بیانی نشانه سامان یافته‌اند. می‌دانیم که نه همه آواهای طبیعی در پردازش ماده‌های بیانی نشانه‌های یک زبان شرکت می‌کنند و نه این ماده‌ها در سازه‌های همه زبانهای انسانی وجود دارند. برای نمونه، نبود همخوانهای [ژ]، [پ]، [گ] و [چ] در زبان عربی و نبود واکه‌های زبان فرانسه چون [œ]، [ɑ]، [ɔ]، [ɛ] در زبان فارسی نشانی از گزینش این یا آن ماده زبان در سازه‌های گوناگون است.

در حوزه نوشتاری زبان نیز خط راست، نیم دایره و نقطه، برای نمونه، ماده‌های نویسه‌هایی ۴۰ چون «ا» و «ن» در زبان فارسی می‌باشند. در نوشتار فرانسه نیز نیم‌دایره و خط راست به عنوان ماده در پرداختن نویسه‌هایی چون p، b، q، و ، d به کار می‌روند. در واقع، زمانی هم که مولوی می‌گوید: «تا از آن جامد اثر گیرد ضمیر حیدان بی هیولای خمیر» از جایگاه هیولا در روند شکل گرفتنش در یکی از سازه‌های ممکن می‌گوید. می‌بینیم که در لایه بیانی زبان گفتاری و نوشتاری، ماده‌های نشانه در پیوند با ویژگی‌هایی «محسوس» شناخته می‌شوند. البته بازشناسی همین ویژگی‌های «محسوس» بدون دریافتهای کلی و پیشینی گروه کاربران یک زبان ممکن نیست، چرا که دریافتهای ذهنی «خط» و «راست» و «عمود» و تبیینهای آگاهانه و یا پیشینی



آنها بر بازشناسی، آموزش و یادگیری و بکارگیری ترسیم حرف «ا» تقدم دارند و این تقدم، مرزبندی مرسوم در نگاه تحصلی (پوزیتیویستی) میان «ذهنیت» و «عینیت» را در این حوزه به هیچ فرومی‌کاهد.

ب. در لایه معنایی زبان، ماده نشانه ریشه در دریافت‌های حسی، در ادراک تمیز دهنده چیزها و در سامانه دریافت کلی از داده‌های متن پیرامونی دارد. ماده نشانه بخشی از مفاهیم بنیادین جهانی‌اند که در همه زبانها برآمد دارند، مفاهیمی چون «تزدیکی»، «دوری»، «بالا»، «مادینه»، «زایش» و «رشد». ۴۱ برای نمونه، مفهوم «مادر» در برگزیده و وابسته ماده‌های معنایی گوناگونی است که، در متنهای گوناگون فرهنگی، اجتماعی و تاریخی معینی، می‌توانند جایگاه فروتر یا برتری را در تبیین نهایی مفهوم یاد شده در بر بگیرند. این مواد معنایی می‌توانند، بنا به سامانه زبانها در سازه‌ای نمایانده شوند و یا مسکوت بمانند. برای نمونه در ترکیبهای «مادر فرزند»، «مادر زبانهای ایرانی»، «مهر مادرانه» و «مادر طبیعت» به ترتیب ماده‌های معنایی «جنسیت مادینه»، «منشاء توالی نسل»، «گونه‌ای از مهر انسانی» و «سرچشمه زایش» برجسته شده‌اند.

جایگاه و کارکرد ماده‌های زبانی، در هر دو لایه، در سازه‌های زبانی معینی تبیین می‌شوند و سامان می‌گیرند.

۲.۲.۳. سازه نشانه

سازه جنبه مشهود از ترکیب تکرار شونده ماده‌های نشانه در سامانه زبان است ۴۲ و پدیداری و بازشناسی آن تنها و تنها در درون این سامانه زبان و در پیوند با دیگر داده‌های آن شدنی است. سازه پدیده‌ای مرکب است و این مرکب بودن از چندگانه بودن عناصر لایه بیانی و لایه معنایی نشانه، از جایگاههای گوناگونی که این عناصر می‌توانند در سازه‌ها داشته باشند و همچنین از پیوندهای گوناگونی که عناصر دو لایه زبانی در روند کارکرد نشانه با هم دارند ناشی می‌شود. مرکب بودن یک پدیده به معنی تجزیه پذیر بودن آن هم هست. این تجزیه‌پذیری، همچنان که خواهیم دید، در بررسی داده‌های زبانی امکان بازشناسی سازه‌ها را در لایه‌های گوناگون زبانی ممکن می‌سازد.

الف. در مورد سازه‌های لایه بیانی، دو مورد زیر را برای نمونه می‌آوریم. در ساختارهای وندی، ۴۳ واژه «شنوا» را بنا به ساختار وندی آن می‌توان به «شنو» و «ا» بخش کرد. آنچه این بازشناسی را ممکن می‌کند این است که

- نخست در زبان فارسی واژه‌هایی چون «دانا» و «شنونده» وجود دارد که هر کدام با یکی از سازه‌های واژه «شنوا» («ا» و «شنو») در ساختاری همانند ساخته شده‌اند، و

- دوم آن که این واژه‌ها از جانشین کردن «ا» و «شنو» با «آنده» (در شنونده) و

«دان» (در دانا) به دست آمده‌اند.

این بخش پذیری سازه‌ها در حوزه دیگری از ساختارهای زبانی هم روی می‌دهد. برای نمونه، از نگاه نویسه‌شناسی ۴۴ همین سنجها را می‌توان به کار گرفت و حروف «ب» در «بار»، «ن» در «نار»، «پ» در «پار» را بنا به شمار نقطه‌ها و یا جایگاهشان از حرف «ت» در واژه «تار» بازشناخت.

ب. سازه‌های لایه معنایی زبان را نیز با همین سنجهای توزیعی می‌توان بازشناخت. مفهومی «برخوردار از ...» و «عامل ...» در واژه‌های «شنوا» و «شنونده» به ترتیب در پیوند با پسوندهای «ا» و «آنده» بیان شده‌اند. آشکار است که از زبانی به زبان دیگر، سازه‌های لایه معنایی در ساختارهای متفاوتی سامان می‌گیرند. نمونه‌های بی‌شماری برای نشان دادن این موارد وجود دارد. برای نمونه، همین داده‌های معنایی («برخوردار از ...» و «عامل ...») در زبانی چون زبان عربی در ساختاری به جز ساختار وندی بیان شده‌اند (سامع و مستمع) و یا این که، ماده‌ای چون «جنسیت مادینه» می‌تواند در زبانهایی چون عربی و فرانسه در ساختار وندی بازنمایانده شده‌اند (والده، épouse). در زبانهایی داده معنایی «جنسیت» در فارسی و انگلیسی برآمدی در این ساختارها ندارند چرا که در این دو زبان، در وضعیت امروزه‌شان، هیچ وندی برای بیان مفهوم «تانیث» وجود ندارد. یادآوری کنیم که در نگاه فردینان دو

سوسور (: ۱۵۷ ۱۹۷۲)، زبان در صورت خویش تعیین می‌یابد و نه در سازه‌هایش: «[...] زبان صورت است و نه سازه». پس‌زمینه‌های این نگاه، از سوئی، در نبود تمایز روشن میان ماده و سازه نشانه نزد این زبانشناس ریشه دارد، که پیشتر به آن اشاره کردیم، و از دیگر سو، در تمایزی پدیدارشناسانه‌ای ۴۵ است که وی میان سازه و صورت بازمی‌شناسد. یلمزلو (۱۹۹۶ : ۶۸) در باره این تمایز آخری می‌نویسد: «این تجربه آموزشی، به بهترین وجهی هم که ارایه شده باشد، بی معنی است و خود سوسور بایستی به این مسئله اندیشه کرده باشد. در حوزه دانشی که از همه پیش فرضهای نابایسته می‌پرهیزد، هیچ مجوزی نداریم که «سازه مدلول» و یا برعکس «سازه دال» را مقدم بر زبان بدانیم، چه این تقدم را تقدمی زمانی بدانیم چه تقدمی مبتنی بر سلسله مراتب. اگر همان اصطلاحات سوسور را به کار ببریم باید بدانیم که، با توجه به داده‌های موجود، سازه به تمامی وابسته صورت است و در هیچ سمت و سوئی نمی‌توان برای آن استقلالی قائل بود». اکنون، جا دارد که از خویش بپرسیم که صورت نشانه زبانی چگونه تبیین می‌شود؟

۳.۲.۳. صورت نشانه

صورت هم در لایه بیانی و هم در لایه معنایی چونان داده فرجامین روند برآمد نشانه است. هر نشانه‌ای بنا به گونه ترکیب ماده‌هایش در سازه‌هایی معین، صورت و جایگاهش در زنجیره گفتار (و نوشتار) و پیوندش با دیگر نشانه‌ها در درون سامانه زبانی تعیین می‌پذیرد و با همین سنجها هم از دیگر نشانه‌ها متمایز می‌شود. به گفته دیگر، تفرد نشانه در صورت نشانه چهره می‌نماید. ک. گرواز (۱۹۸۷ : ۱۱) صورت نشانه را چون برشی یگانه از داده‌های بیانی و معنایی ممکن و در دسترس می‌داند که سامانه زبانی معین از آن خویش می‌سازد و بازتابشان می‌دهد. پیش از وی هم ل. یلمزلو (۱۹۷۴ : ۶۰) صورت زبانی را به توری تشبیه کرده بود که در بافتی معین بر داده‌های معنایی و بیانی افکنده شده است و تعیینشان بخشیده است. ۴۶ یادآوری و تاکید کنیم که صورت مورد گفت ما در اینجا هم صورت دالی نشانه است و هم صورت مدلولی آن و در نتیجه صورت نشانه زبانی از پیوند این دو صورت در کاربردش پدیدار می‌شود.

۴. از ماده تا صورت نشانه

تمایز کارکردی ماده و سازه زبانی، با به شمار آوردن لایه‌های ساختاری این یا آن

سامانه معنایی در زمان‌جایی معین و در صورت فرجامین خویش، گامهای نخستین فهم چونی پدیداری نشانه‌هایند. فهم این تمایز، به فهم ژرف سازوکار تولید نشانه هم در لایه بیانی و هم لایه معنایی یاری می‌رساند و به روشنی نشان می‌دهد که الف. از تنوع و تکثر سامانه‌های معنایی، ۴۷ (مانند زبان، هندسه، جبر و...) و یگانگی بستر رویش ماده نشانه‌های آنان، به چندگانگی جایگاه ماده و سازه زبانی و سیال بودن آنان در سامانه‌های گوناگون می‌رسیم. برای نمونه، یک نقطه هندسی جای آغاز یک خط و یا جای برخورد دو خط است و بنا به آن سازه‌ای از سازه‌های هندسی است و در نویسه فارسی «ج» ماده‌ای از یک سازه زبانی است. ۴۸ ب. یک واحد زبانی در گذر زمان می‌تواند در جایگاههای گوناگونی در سازه‌های مختلف زبانی قرارگیرد. برای نمونه، وند «â» در زبان ایرانی باستان، در واژه‌های چون â-bar-a (آوردن) «به سوی گوینده» معنی می‌داده است و در نتیجه سازه‌ای از سازه‌های معنایی زبانی بوده است. ۴۹ در فارسی امروز، این واحد زبانی در درون واژه «آوردن» نه در پیوند با یک سازه معنایی که در پیوند با یک سازه آوایی شناخته می‌شود.



ج. در سامانه زبان، که از لایه‌هایی در هم تنیده گوناگون شکل گرفته است، ۵۰ ماده و سازه زبانی در پیوند با جایگاهشان در درون زبان بازشناخته می‌شوند. نویسه مرکب «ه» در واژه «به» یک سازه زبانی در لایه بیان نوشتاری است که واکه کوتاه [ا] را می‌نویسد. همین نویسه در واژه نوشتاری «رفته»، یک سازه زبانی است در لایه ساختار وندی که «انجام یافتگی» فعل پایه‌اش «رفتن» را نشان می‌دهد.

د. یک سازه زبانی، در پیوند با سامانه زبان، همواره یک صورت برآمده از همگرایی اجزاء (ماده و صورتهای زبانی) متشکله‌اش می‌باشد. همچنان که نویسه «آ» صورت ماده‌های زبانی «ا» و «~» است و وند «ا» در واژه «توانا» صورت ماده زبانی «ا» در لایه بیان نوشتاری. نتیجه آن که در سامانه زبان (از ماده و سازه بیان تا ماده و سازه فهم مورد اشاره نشانه)، هر صورت فرجامین، دیگر صور مراتب پیشین را شامل است. چنین است که صورت زبانی، صورت‌الصور همه سازه‌های شاکله نشانه زبانی است. ۵۱

هو. تمایز کارکردی میان ماده و سازه زبانی تنها در لایه بیانی زبان دیده نمی‌شود. این

تمایز در لایه معنایی زبان نیز خود را نشان می‌دهد، یعنی آنجا که ماده‌های بنیادی دریافت انسانی از جهان، در سازه‌های گوناگون در درون یک صورت زبانی و یا صورتهای زبانهای گوناگون سامان می‌گیرند و از این راه انتقال می‌یابند و فهم می‌شوند. آوردن نمونه‌ای چند در این باره بیهوده نخواهد بود. دریافت‌هایی چون «کوچک» و «بزرگ» را می‌توان در زبان فارسی، در اطلاق به چیزهای متعلق به یک گروه، با واژه‌های «کوچک» و «بزرگ» و یا وندهای «ک» و «چه» (در درون واژه‌های «پسرک» و «بازارچه») نشان داد. این دریافتها چونان ماده معنایی نشانه در سازه مفهوم مورد اشاره نشانه شرکت می‌کنند، ولی به حیث عَرَض بودنشان مستقل از تبیین زبانی شیء مورد نظر می‌مانند. برای نمونه، در کارکرد معنایی زبان فارسی، یک «چیز کوچک» همان اندازه چیز است که یک «چیز بزرگ». در حالی که در زبان اینوکتیتوت، ۵۲ که بومیان شمال استان کبک به آن سخن می‌گویند، دریافت‌های «کوچک» و «بزرگ» دریافت‌هایی هستند که مستقیماً در سازه مفهومی و تبیینی زبانی شرکت

می‌کنند و نتیجه آن می‌شود که در این زبان از واژه-عبارت au-partu-kallak (چیزقرمز کوچک) ۵۳ «گوجه‌فرنگی» فهم شود و از au-partu-aluk (چیز قرمز بزرگ) «چغندر».

برای نشان دادن توزیع گوناگون و مختلف ماده معنایی نشانه در سازه‌ها و صورتهای زبانی گوناگون زبانهای مختلف نمونه‌های فراوان دیگری هم وجود دارد که در آنها به روشنی می‌توان دید چگونه یک سازه زبانی به گزینشی در توده ماده زبانی موجود دست می‌زند و آن را در ارتباط با صورت زبانی سامان می‌دهد. شاید نتوان برای پدیده‌ای «عینی» مثالی روشنتر از رنگین کمان زد. در زبان فارسی هفت نام برای برشمردن رنگهای این پدیده طبیعی وجود دارد، در زبان شونا، در زامبیا، تنها دو رنگ و زبان باس، در لیبیا، در رنگین کمان تنها سه رنگ را بازمی‌شناسد. ۵۴ پیداست که چندگانگی شمار رنگها نه در کم و زیاد دریافت‌های بینایی رنگهای رنگین کمان بلکه در چندگانگی ماده‌ها، سازه‌ها نشانه‌ها و صورتهای زبانی، که در درون و به میانجی آنها پدیده «دیده شده» بازنمایی می‌شود، ریشه دارد.



و در پایان این کوتاه نوشته

بررسی کردن روند برآمد نشانه زبانی، واکاویدن چونی پدیداری اندیشه انسانی است. زبان تنها ابزار بیان اندیشه نیست که هر زمان مردمان نیاز به آن داشته باشند به کارش گیرند و سپس تا کاربرد آتی به کنارش نهند. به یک معنا، زبان مرکب اندیشه نیست؛ زبان پای اندامی است که اندیشه نام دارد، اندیشه‌ای که

با همین پای راه می‌سپارد و بر همین پای استوار می‌ماند یا از پای می‌افتد. به گاه برآمد نشانه زبانی، هم‌گرایی زبان و اندیشه در هم‌گرایی دال و مدلول خود را می‌نمایاند و در هم‌گوهری ماده و سازه و صورت زبانی که در جایگاههای گوناگون طیف واحدی قرار گرفته‌اند. تلاش برای شناخت روند پدیداری زبان، تلاشی برای شناخت بوش زبانی است. تلاشی که قطعاً

کنکاش در حوزه دانشی معین را برنتافته و به همه جا سرک کشیده است تا نشانی روشنتر از آن نشان بیاید. اگر این توهم دامنه‌دار که آدمی را نسبت به زبان فعال مایشاء می‌داند و به خطا همه‌کاره این خانه هستی، اندکی رهایمان بگذارد، زبانی که همواره به آدمی آموزانده شده است بسیار دارد که هنوز به ما بیاموزد و نشانه راه را نشان دهد.

پاورقی‌ها:

۲۹. افزوده بر نظریه سوسور در این حوزه است. Cerde de Copenhagen در سال ۱۹۳۱ توسط گروهی از زبان‌شناسان دانمارکی، از جمله یلمزلو (L. Hjelmslev)، توگی (K. Togeby)، بروندال (V. Brøndal) و اولدال (M. Uldall) پایه گذاری می‌شود و منشاء نشر بسیاری آثار مهم در زمینه زبانشناسی می‌شود.
۳۰. Glossématique. این واژه که از Glossème گرفته شده است به معنی «صورت حداقلی و بنیادین» عناصر زبانی، چه دالی و چه مدلولی، است که در تحلیل زبان خود را می‌نمایاند. نک. Dubois, ۱۹۹۴: ۲۲۴.
۳۱. ناگفته پیداست که پیش زمینه هر کدام از تحلیل‌های ممکن ریشه در آن جهان‌بینی دارد که، چونان مجموعه سامان یافته‌ای از مقولات پیشینی، تحلیل مورد نظر را راهبر است.
۳۲. Expression
۳۳. Contenu
۳۴. Morphogramme
۳۵. Phonogramme
۳۶. این نبود پیوند یک به یک عناصر لایه بیانی با عناصر لایه معنایی، بستر مناسبی برای پرسشی دیرینه بوده است؛ آیا واژگان توانایی بیان همه بار معنایی را دارند یا نه؟ آشکار است که این پرسش، در حوزه عرفان، حضور پررنگتری داشته است؛ در این باره از مولوی می‌خوانیم «لفظ در معنی همیشه نارسان زان پیامبر گفت قد کل لسان» و از شیخ محمود شبستری که «معانی هرگز اندر حرف ناید که بحر قلمز اندر ظرف ناید». پاسخ حکیم سنایی غزنوی به این پرسش جدایی قطعی معنی از سخن است: «بازگشتم ز آنچه گفتم زآنکه نیست در سخن معنی و در معنی سخن».
۳۷. Fonction
۳۸. در جریان‌های زبانشناسی اروپای دوران ما، بازتیین و تعمیق نظری تمایزهای یادشده ماده/سازه / صورت وامدار اندیشه زبانشناسی چون گری‌ماس (A. J. Greimas, ۱۹۸۳)، یلمزلو (L. Hjelmslev, ۱۹۶۶، ۱۹۶۸)، پیترووسکی (D. Piotrowski, ۱۹۸۵)، و گرواز (C. Gruaz, ۱۹۸۶، ۱۹۸۷، ۱۹۹۰) می‌باشد.
۳۹. Phones
۴۰. Graphes. تذکر دهیم که همین دایره و خط راست و .. را که در این جا ماده نویسه به شمار آمده‌اند سازه‌های صورت در سامانه

- قدسی» و «زبان کتب مقدس»، بررسی پیش‌درآمدهای نظری و بن‌گمانه‌ها و مقولات زمینه ساز دیگری را طلب می‌کند (مقولاتی چون اسماء قدسی، اسم تکوینی، اسم لفظی،...) که نه در توان نگارنده این سیاهه است و نه در حوزه این نوشته اندک.
۲۲. Prémisse
۲۳. Aubenque P., ۱۹۶۲, p. ۱۲۸.
۲۴. Wittgenstein ۱۹۹۳: ۴۳ - ۳.۲۰۳.
۲۵. L. این نگرشها البته از جنس همان نگرشی نیست که مولوی، در حوزه زبان انسانی، به این رابطه دارد، مثلاً آنجا که می‌گوید: «چه تعلق آن معانی را به جسم چه تعلق فهم اشیاء را به اسم».
۲۶. این همان مسئله‌ای است که ژان مری شیفتر (J.-M. Schaeffer) به تفصیل در باره آن در واژگان نامه علوم زبانی نوشته است، نک. (۲۱۷: ۱۹۹۵).
۲۷. ناگفته هم نگذاریم که سوسور خود این اختیاری بودن نشانه را هم امری نسبی و مقید می‌داند و می‌نویسد: «در مورد واژه اختیاری نکته‌ای گفتنی است. نباید به این نظر رسید که دال وابسته گزینش آزاد گوینده است (پایینتر خواهیم دید که در توانایی فرد نیست که چیزی را در مورد نشانه، زمانی که در گروهی زبانی جا افتاده است، تغییر دهد)؛ می‌خواهیم بگوییم که دال هم بسته [مدلول] نیست و در واقعیت هیچ پیوند طبیعی آنان را به هم پیوند نمی‌دهد.» (همان، ص. ۱۰۱). مسئله‌ای که هیچ از ابهام‌های نظری وی در زمینه‌های یاد شده نمی‌کاهد.
۲۸. از «حوزه زبانشناسی» در معنی رایج آن سخن می‌گوییم و گر نه پیداست که مقوله زبان تنها در حوزه زبانشناسی بررسی نمی‌شود و این مقوله یکی از موضوعات بنیادین تمامی فلسفه‌ها، چه در غرب و چه در شرق بوده است. بخش‌بندی دوران پیش و پس از آموزه‌های سوسور هم در این مقاله تن دادن به بخش‌بندی مانوس و متعارف امروزه است و گر نه نیک پیداست که مقوله زبانشناسی نه منحصر در غرب پا گرفته و نه الزاماً با فردیناند دو سوسور به سامانه‌ای نظری دست یافته است. واژه «مدرن» هم که در عبارت «سوسور، پدر زبانشناسی مدرن» به هزار زبان در متون مدرسی تکرار می‌شود، در واقع، نه از ارزش کار پیشینیان می‌کاهد و نه ارزشی

۱. Marcus
۲. Gnosticisme
۳. نک. هانری کربن (۱۹۶۴)، ص. ۱۱۲-۱۱۱، ۱۸۷ و ۲۰۷-۲۰۴
۴. Système
۵. ژر. دوپوو (J. Rey-Debove)، پرسشهایی را که در قالب «چیز چیست؟»، طرح می‌شوند، پرسشهای جهانی زبان انسانی می‌داند. نک. ۱۹۷۱ ص. ۱۹۲.
۶. Ferdinand de Saussure (۱۸۵۷ - ۱۹۱۳)
۷. Matière
۸. Substance
۹. Forme du signe
۱۰. Notion
۱۱. Hylémorphisme
۱۲. Matière étendue et matière pensante.
۱۳. Concept
۱۴. نک. Legrand G. (۱۹۹۳), p. ۱۴۲.
۱۵. Sujet
۱۶. Objet
۱۷. برای نمونه نک. ابن سینا (۱۴۰۴ ق.)، ص. ۱۸-۲، ملاصدرا (۱۳۸۳)، ج. ۳، ص. ۱۲۱، ملاحادی سبزواری، ص. ۲۱۹ و شهاب الدین سهروردی (۱۳۹۷ ق.)، ص. ۸۰، (نقل از دوست محمدی (۱۳۸۴)).
۱۸. بد نیست یاد آوری کنیم که چندین سده بعد در سده بیست، نتیجه همگانی دانستن این دو مقوله و استقلالشان از زبان، تلاشی ناکام برای برساختن یک زبان مطلوب تحصیلی (پوزیتیویستی) بود که بتواند برای بیان در یافت ذهنی از چیزی مشخص، یک واژه تک معنایی ارائه دهد (نک. Wüster, ۱۹۸۱: ۶۲). ناگفته هم نگذاریم که در حوزه زبانشناسی، نظریه «معنای ارجاعی»، ((Dénotation directe)) که بنا به آن میان نشانه و «چیز نامیده شده» پیوندی بی‌میانگی وجود دارد، در همین دوران ارائه شد. (نک. Rastier, F., ۲۰۰۱: ۱۰۸).
۱۹. Signifiant
۲۰. Signifié
۲۱. از عبارت «بررسی زبان انسانی» بررسی زبان جاری مردمان را در نظر داریم. نزدیک شدن به حوزه‌های گسترده‌ای چون «زبان

n. ۵۷, Università Degli Studi Di Palermo.

Heidegger M. (۱۹۸۰), *Chemins qui ne mènent nulle part*, Paris, Seuil.

Hjelmslev L. (۱۹۶۶), *Le langage*, Paris, Minuit.

Hjelmslev L. (۱۹۶۸), *Prolégomènes à une théorie du langage*, Paris, Minuit.

Hjelmslev L. (۱۹۸۵), *Nouveaux essais*, Paris, PUF.

Legrand, G. (۱۹۸۶), *Vocabulaire Bordas de la philosophie*, Paris, Bordas.

Rastier F. (۲۰۰۱), *Sémantique et recherches cognitives*, Paris, PUF.

Rastier F. (۲۰۰۱), *Arts et sciences du texte*, Paris, PUF.

Schaeffer J. M. et Ducrot O. (۱۹۹۵), *Nouveau dictionnaire encyclopédique des sciences du langage*, Paris, Seuil.

Rey-Debove J. (۱۹۷۱), *Étude linguistique et sémiotique des dictionnaires français contemporains*, The Hague-Paris.

Saussure F. de (۱۹۷۲), *Cours de Linguistique générale*, Paris, Payot.

Thomas d'aquin T. de (۱۹۸۴), *Somme théologique*, Édition du Cerf, Paris.

Wittgenstein L. (۱۹۹۳), *Tractatus logico-philosophicus*, Paris, Gallimard. TEL.

Wüster E. (۱۹۸۱), « L'étude scientifique générale de la terminologie, zone frontalière entre la linguistique, la logique, l'ontologie, l'informatique et la science des choses », in Rondeau G. et Felber H., éd., *Textes choisis de terminologie*. Vol. I : Fondements théoriques de la terminologie, Québec, Université Laval.

که هجایی است.

Gruaz C., ۱۹۸۷, p. ۱۱. ۵۴

کتابنامه

- دوست محمدی، حسن (۱۳۸۴)، تحقیقی پیرامون ماده و صورت در فلسفه، شماره ۱۰، فصلنامه دانشکده علوم انسانی دانشگاه سمنان.

Afnor (۱۹۹۰) *Terminologie, Norme X ۰۳-۰۰۳, ISO ۱۰۸۷*, Paris, Afnor.

Aristote (۱۹۶۵), *De l'interprétation, in Organon*, Tricot, Paris.

Aubenque P. (۱۹۶۲), *Le problème de l'Être chez Aristote*, Paris, PUF.

Corbin H. (۱۹۶۴), *Histoire de la philosophie Islamique*, Paris, Gallimard.

Descartes R. (۱۸۹۷-۱۹۱۳), *Cœuvres*, Paris, Éd. Charles Adam et Paul Tannery. Léopold Cerf, ۱۳ volumes.

Dubois, J. et al. (۱۹۹۴), *Dictionnaire de linguistique et des sciences du langage*, Paris, Larousse.

Greimas A. J. (۱۹۸۳), *Du Sens II, essais sémiotiques*, Paris, PUF.

Gruaz C. (۱۹۸۶), *Valeurs endoplans et valeurs exoplans des graphèmes français*, CNRS, Liaison-HESO n° ۱۴, pp. ۴۹-۵۱.

Gruaz C. (۱۹۸۷), *Le mot français, cet inconnu*, Rouen, PUR.

Gruaz C. (۱۹۹۰), *Du signe au sens, pour une grammaire homologique des composants du mot*, Rouen, PUR.

Guillaume G. (۱۹۶۴), *Langage et science du langage*, Québec-Paris, Presses de l'Université Laval, A. G. Nizet.

Hafezian M. (۲۰۰۵), « Mathématiques, langage et culture chez les Inuits », in. *International Commission for the study and Improvement of Mathematics Education*,

هندسه‌اند. نک. ص. بعدی.

۴۱. این مفاهیم بنیادین و جهانی (Un- *versaux sémantiques*) که با نامهای گوناگون مورد توجه بسیاری از اندیشمندان بوده‌اند، مفاهیمی درخود و مستقل نیستند و در شبکه‌ای با یکدیگر در پیوندند چنانکه برای نمونه مفهوم «بالا» در پیوند با مفهوم «پایین» معنی می‌یابد. ناگفته هم نماند که چامسکی سالهای ۱۹۶۵، وفادار به جفت ماده - صورت سوسوری، داده‌های بنیادین زبان را نیز به داده‌های مادی جهانی و داده‌های صوری جهانی (*Universaux formels*) بخش می‌کند.

۴۲. بیافزاییم که در آموزه‌های فردینان دوسوسور، تمایزی میان ماده و سازه زبانی وجود ندارد و وی این دو عبارت را به تناوب برای دریافتی یکسان به کار می‌گیرد.

۴۳. *Structure morphologique*

۴۴. *Graphétique*

۴۵. *Phénoménologique*

۴۶. تفرد برآمده از نمود امر کلی در صورتی متعین نزد عارفان مقوله‌ای آشناست. برای نمونه، در مثنوی معنوی می‌خوانیم: «چون به صورت آمد آن نور سره شد عدد، چون سایه های کنگره»

۴۷. *Systèmes sémiologiques*

۴۸. باید بدانیم که همین نقطه در نویسه فارسی «ف» تفکیک پذیر نیست چرا که از جانشینی یا جایجایی یا حذف آن به سازه‌های دیگر و یا ماده ای دیگر از سازه‌های زبان فارسی دست نمی‌یابیم. نقطه نویسه «i» در زبان فرانسه نیز همین جایگاه را دارد.

۴۹. «bar» ریشه مشترک تاریخی «آوردن» و «بردن» فارسی امروزی است. نک. ابوالقاسمی. م. (۱۳۷۳). ص. ۲۸.

۵۰. ژ. گیوم (۲۱: ۱۹۶۴) (G. Guillaume) زبانشناس فرانسوی، نمای چند دایره هم مرکز درهم محاط شده را برای برنمودن جایگاه این لایه‌ها در سامانه زبان پیشنهاد می‌کند.

۵۱. در همین تجانس و همگرایی غایی صور معنایی و بیانی است که نشانه زبانی با معنی آن یگانه و یکسان فهم می‌شود. در بیتی که در پی می‌آید، اگر واژه «حقیقت» را چونان «صورت معنی» دریابیم، می‌بینیم که گذر از ماده (گاف و لام) و سازه زبانی (گل) به صورت زبانی به خوبی و روشنی در زبان مولوی طرح شده است: «هیچ نامی بی حقیقت دیده‌ای یا ز گاف و لام گل، گل چیده‌ای».

۵۲. *Inuktitut* نام زبان مردم در شمال کاناداست. نگارنده این سطور را غنیمتی به چنگ آمد که چندی را، در قالب پژوهش فوق دکتری در دانشگاه مونترال در حوزه مفاهیم ریاضی، نزد این مردمان، به فراگیری این زبان و به ویژه یاد گرفتن از این زبان بگذرانند. نتایج این پژوهش در کمیسیون بین‌المللی پژوهشهای ریاضی (CIEACM) در سال ۲۰۰۵ در ایتالیا ارائه گردید. نک. م. حافظیان (۲۰۰۵).

۵۳. واژه‌ها را به لاتین آوانگاری کرده‌ایم. در زمان ما، اینویته‌ها هم از الفبای لاتین برای نوشتن بهره می‌گیرند و هم از الفبای دیگری